

مصریان قدیم هم که سکنه دَرّه نیل را تشکیل میدادند عیناً دارای همین عقیده بوده اند واقعاً نکته بسیار قابل توجهی است که در آغاز تمدن با وجود فراهم نبودن وسایل ارتباط و موصلات فیما بین اقوام پراکنده و دور از هم آن زمان این عقیده متشابه تقریباً با جزئی اختلافی نزد همه ملل مختلفه وجود داشته .

## مصر

بر طبق مدارک تاریخی مصریان قدیم بحیات ثانوی بشر کاملاً عقیده مند بوده و همین عقیده بدون کوچکترین تغییری به تمدن های بعدی هم رسیده است تنها اختلافی که پس از مدت ها پدیدار شد موضوع بدنی بوده که بایستی در مقابل مرگ مقاومت کرده و دوباره بحیات ثانوی خود ادامه دهد .

قدیم ترین سکنه مصر که در حدود ۵۰۰۰ سال قبل از مسیح تمدنی داشتند مرگ را فقط يك وقفه کوچکی در دوره زندگانی دانسته و میگفتند جسدی که در فرا رسیدن مرگ چند لحظه بدون حرکت میماند دوباره جان گرفته و در دور ترین نقطه مغرب این عالم زندگانی خود را از نو شروع میکنند قبل از تاریخ تشکیل اولین سلسله فراعنه کاهنان فلسفه نوینی آورده و گفتند يك جزئی از انسان ممکن است پس از مرگ باقیمانده و بحیات ثانوی خود ادامه دهد که آن قسمت هم بطور قطع روح مجرد نیست بلکه بدنی است غیر از بدن اولیه که رزناً سک شده و مادیت خود را هم تا اندازه ای از دست میدهد این جسم ثانوی غیر مرئی مولود جسم اولی مومیائی شده است اولاً قادر به کار نه کاری در زندگی خود بوده ثانیاً دارای منزل و مسکن است و مانند بشر زنده میخورد و میپوشد ترکیب و ساختمان بدن او هم در دنیای دیگر عیناً همان ساختمان بدن اولیه است جسم ثانوی رایش از دوره سلسله اول فراعنه تقریباً ۴۰۰۰ تا ۳۰۶۴ قبل از مسیح بسیار گرامی و محترم داشته حتی به پرستش آن مبادرت میکردند . پس از آن تاریخ به مرور تغییراتی در این عقیده داده شد مثلاً برای بدن دوم (پراسپیری) لطفی قائل شدند در صورتیکه قبل از آن بدنی مانند بدن مادی زندگان برای ارواح فرض میکردند این بدن ثانوی را گفتند از ماده شیشه بنور ساخته شده لطیف و درخشان و در عین حال غیر مرئی این عقیده جدید با سرعتی تمام در

معابد و مدارس کهنه منتشر شد ولی توده مردم بهمان عقیده ساده اولیه که بشر از دو قسمت ساخته شده یعنی بدن و عقل قابل انفصال از بدن باقی بودند تا در اوایل تشکیل سلسله هیجدهم فلسفه دیگری ظهور کرد و در آن گفته شد که وجود بشر مرکب است از سه روح ۱- بدن دوم غیر مرئی ۲- ماده درخشان ۳- عقل. این عقیده هم سالها بدون هیچ تغییری در هیئته عموم برقرار بود تا زمانیکه تشکیلات مذهبی و کاهنین لزوم يك آئین و عقیده را در میان تمام طبقات مردم واجب دانستند بنا بر این برای تحمیل يك فکر تازه مجبور بودند راه حلی پیدا کرده و تصمیمی بگیرند تقریباً در اواخر سلسله هیجدهم بود ۳۰۶۴ یا ۱۷۰۳ سال قبل از مسیح با نهایت مهارت بطوریکه صدائی از پیروان عقاید مختلفه بر نخواست و به ایمان کسی هم لطمه نمی وارد نیاید برای سازش دادن فرضیات مختلفه يك طریقه جدیدی طرح ریزی و تمام عقاید قدیم و جدید را در آن گنجانند

گفتند بشر از ۴ قسمت تشکیل شده: بدن مادی - بدن روحی - جوهر عقل و ماده نورانی و مجموعاً این چهار فقره دو قسمت را تشکیل میدهند باین معنی که بدن روحی در دوره حیات جزء مکمل بدن مادی بوده ماده نورانی هم با جوهر عقل بطوری بیکدیگر پیوسته و متصل است که از یکدیگر تفکیک پذیر نمیباشند این فلسفه بود که در اواخر سلسله هیجدهم بدون آنکه بحقیقت مطلب توجه داشته باشند برای اولین دفعه بدن انسان را مرکب از دو قسمت معرفی کرد يك جسم واحد و یک روح واحد این نظریه نوین را هم باز ساده تر و سهل تر کرده گفتند جسم مادی و بدن ثانوی بشر که لطیف و غیر مرئی است برای اید با هم در گور باقی بوده در صورتیکه جوهر عقل در سومین قالب نورانی است در آسمانها با جای دیگر با خدا یان به زندگانی ابدی خود ادامه خواهد داد.

پس باین طریق ابدیت روح جانشین ابدیت جسم شد که در بدو امر اعتقاد

مصریان بود

